

شعر و ترجمه‌ناپذیری آن از دیدگاه ژرار ژنت

صالح طباطبایی

ژرار ژنت، نظریه‌پرداز ساختارگرای فرانسوی معاصر، از دیدگاه متفاوتی به مسئله ترجمه‌ناپذیری شعر نگریسته است. او با ارائه تعریف تازه‌ای از شعر، گسست قطعی میان نثر و شعر را به پرسش گرفته و، به جای آن، به تعبیری، به وجود پیوستار شعر-نثر قائل شده است. بر این اساس، آنچه را درباره ترجمه‌ناپذیری شعر گفته شده است می‌توان با مراتب و درجاتی در مورد نثر، به‌ویژه نثر ادیبانه‌ای که به شعر پهلوی می‌زند، نیز صادق دانست. در نتیجه، او بر این باور است که به‌جای فرق گذاشتن میان متون ترجمه‌پذیر و متون ترجمه‌ناپذیر، بهتر است میان متونی که از کاستی‌های ناگزیر ترجمه آسیب می‌بینند (متون ادبی) و متونی که از آنها آسیب نمی‌پذیرند فرق گذاریم.

برخی از صاحب‌نظران معاصر برآنند که نخستین کسی که «در فرهنگ خودمان»، ادعای ترجمه‌ناپذیری شعر را پیش کشید جاحظ (درگذشته ۲۵۵ق.) بود که در کتاب *الحيوان* نوشت: «و شعر تاب آن را ندارد که به زبانی دیگر ترجمه شود و انتقال شعر از زبانی به زبان دیگر روا نیست. و اگر چنین کنند نظم شعر بریده می‌شود، و وزن آن باطل خواهد شد، و زیبایی آن از میان خواهد رفت، و نقطه شگفتی‌برانگیز آن ساقط خواهد شد، و تبدیل به سخن نثر خواهد شد. نثری که خودبه‌خود نثر باشد زیباتر از نثری است که از تبدیل شعر موزون حاصل شده باشد.»^۱ (به نقل از شفیعی کدکنی، بخارا، شماره ۸۰، ص ۸۷). البته باید در نظر داشت که جاحظ (حدود ۱۶۰-۲۵۵ق.)، ادیب عرب، این سخن را درخصوص شعر عربی گفته و درست همان‌جا ادعا کرده است که «فضيلة الشعر مقصورة على العرب و على من تكلم بلسان العرب» (برتری شعر منحصر است به عرب و به کسی که به زبان عرب سخن گوید) (الجاحظ، الحيوان، ج ۱، صص ۷۴-۷۵). بنابراین، به ادعای او، شعر عربی چنان

^۱ - والشعر لا يُستطاع أن يترجم ولا يجوز عليه النقل ومتى حوّل تقطع نظمُه و بطلَ وزْنُه و ذهب حسنه و سقط موضعُ التعجب لا كالكلام المنثور والكلام المنثور المبتدأ على ذلك أحسن وأوقع من المنثور الذي تحول من موزون الشعر.

مقام شامخی در میان سروده‌های سایر اقوام دارد که ترجمه را یارای برگردان آن نیست؛ و این ظاهراً نه از آن روست که ترجمه شعر اساساً ممکن نیست، بلکه به این دلیل است که، به گمان او، هیچ زبان دیگری هرگز نمی‌تواند، چنان که باید، به جایگاه شعر عربی نزدیک شود. از این رو، چنین نمی‌نماید که بتوان دامنه سخنش را چندان گسترش داد که نتیجه گرفت «قدر مسلم این است که در دوره اسلامی هیچ کس به صراحت او، و با توضیحات او، به امتناع ترجمه شعر از زبانی به زبانی دیگر نیندیشیده است» (شفیعی کدکنی، همان‌جا). حقیقت آن است که ادعای ترجمه‌ناپذیری شعر بارها و به صورت‌های گوناگون در مغرب‌زمین نیز بیان شده است؛ یکی از معروف‌ترین‌ها گفته رابرت فراست،^۲ شاعر نامور امریکایی، است که: «شعر همان چیزی است که در ترجمه از دست می‌رود.» (به نقل از نولز، ص ۳۲۶). اما نظریه‌پردازی درباره ترجمه‌ناپذیری شعر موضوعی است که در غرب بسی بیشتر می‌توان سراغش را گرفت تا در شرق. در این میان، ژرار ژنت،^۳ نظریه‌پرداز ساختارگرای فرانسوی معاصر، کوشیده است تا از منظری متفاوت به مسئله ترجمه‌ناپذیری شعر بنگرد. در این نوشتار، به دیدگاه او در این باره خواهیم پرداخت.

بازتعریف شعر در نظریه ژنت

ژرار ژنت نخست با بازتعریف شعر می‌کوشد شالوده‌ای نظری برای تمایز میان شعر و نثر درافکند. او در مقاله‌اش با عنوان «زبان شاعرانه، بوطیقای زبان»،^۴ که نخستین بار در ۱۹۶۹ در *فیگور* ۲ انتشار یافت، سخن خود را با همان پرسش نقادانه رولان بارت،^۵ در مقاله «آیا هیچ نوشته شاعرانه‌ای هست؟»، درباره نسبت میان شعر و نثر آغاز می‌کند. به‌رأی ژنت، تمایز سنتی میان شعر و نثر بر پایه بود و نبود وزن درست و دقیق نیست. همچنین تحلیلی را که بر تعریف زبان شاعرانه همچون کناره‌گیری یا گسستی از اصول و هنجارهای نثر تأکید می‌ورزد و، در نتیجه، "شکافی" میان زبان شاعرانه و غیرشاعرانه پدید می‌آورد، نیز درست نمی‌داند. ژنت با پی‌جویی سر رشته‌ای که مالارمه^۶ به دستش داده است، آرمان شعر را غلبه بر قواعد اعتباری حاکم بر نسبت میان دال^۷ و مدلول^۸ یا، به تعبیر دیگر، ابداع زبانی می‌داند که

^۲ Robert Frost (1874-1963)

^۳ Gérard Genette (1930-)

^۴ "Poetic Language, Poetics of Language"

^۵ Roland Barthes (1915-1980)

^۶ Stephane Mallarmé (1842-1898)

^۷ signifier

^۸ signified

صورت و معنا در آن با هم یکی می‌شوند. به دیگر سخن، آرمان شعر بازگشت به نوعی زبان طبیعی و بدوی است که در آن هر آن‌چه را حس می‌کنیم می‌گوییم و هر آن‌چه را می‌گوییم حس می‌کنیم. او می‌نویسد:

کاستی‌های زبان، چنان‌که برای مالارمه و بعداً برای سوسور^۹ به ثبوت رسید،... آشکارا همان است که سوسور بعدها آن را اعتباری بودن نشانه، خصلت قراردادی پیوند میان دال و مدلول، خواند؛ ولی همین کاستی‌ها دلیل وجودی شعرند که تنها از رهگذر آنها هستی می‌یابد: اگر زبان‌ها کامل بودند، شعر وجود نمی‌داشت، چه، در آن صورت، همه کلام شعر می‌بود و در نتیجه، دیگر اصلاً شعر (همچون گونه‌ای متمایز) وجود نداشت... زیرا کارکرد شاعری دقیقاً در کوشش برای جبران (کاستی زبان) نهفته است، هرچند به روشی موهوم، یا با همان اعتباری بودن نشانه، به تعبیری، به‌منظور برانگیزش زبان... در کارکرد شاعرانه، صورت با معنا یکی می‌شود و گویی تا بی‌نهایت با آن تداوم می‌یابد... (زبان شاعرانه، بوطیقای زبان، ص ۱۰۱).

اما دال و مدلول را چگونه می‌توان به یکدیگر نزدیک و، در حالت آرمانی، با هم متحد کرد. یک روش دگرگونه‌ساختن صورت دال یا ابداع صورت تازه‌ای از آن برای شبیه‌شدن به صورت محسوس مدلول است، مانند کاربرد نام‌آواها و بیان‌گری آوایی یا نموداری. و اما، از دید ژنت، شایع‌ترین و، بی‌شک، کاراترین روش

عمل دگرگونه‌سازی صورت‌های دال یا ابداع صورت‌های تازه‌ای از آن نیست، بلکه جابه‌جایی آنها است، یعنی جایگزین کردن تعبیر حقیقی [(در برابر مجازی)] با تعبیر دیگری که از طریق اعطای کاربردی تازه و معنایی تازه به آن، از کاربرد و معنای تحت‌اللفظی‌اش فاصله می‌گیرد. این عمل جابه‌جایی، که ورلن^{۱۰} شوخ‌طبعانه آن را "خطا"^{۱۱} نامید، آشکارا خاستگاه همه آن "آرایه‌های ادبی معمول در واژگانی‌اند که از دلالت (حقیقی/واژه‌نامه‌ای) شان به‌درآورده شده‌اند" که همان صنایع معنوی در بلاغت سنتی باشند. این یکی از کارکردهای آرایه ادبی است که هنوز به‌اندازه کافی تبیین نشده است و پیوند مستقیمی با موضوع بحث‌مان دارد؛ برخلاف تعبیر حقیقی، که معمولاً اعتباری و قراردادی است، تعبیر مجازی از بنیاد "برانگیخته می‌شود،" و به دو جهت

^۹ Ferdinand de Saussure (1857-1913)

^{۱۰} Paul Verlaine (1844– 1896)

^{۱۱} méprise

برانگیخته می‌شود: نخست، از این جهت که برگزیده می‌شود، به جای آن که زبان آن را تحمیل کند (حتی اگر به خزانه سنتی‌ای چون صنایع معنوی کاربردی تعلق داشته باشد). دوم، از این رو که جایگزین کردن تعبیر (حقیقی با تعبیر مجازی) همواره از علاقه‌ای میان مدلول‌ها نشئت می‌گیرد (علاقه شباهت درخصوص استعاره، علاقه جزء و کل درخصوص نوعی^{۱۲} از مجاز مُرسل و علاقه مجاورت درخصوص نوع دیگری^{۱۳} از مجاز مُرسل و جز اینها) که (به صورت ضمنی) در مدلول جایگزین و جابه‌جاشده همچنان حاضر می‌ماند، و از این نظر که این دال، هرچند در معنای حقیقی‌اش عموماً اعتباری و قراردادی است، در مقام تعبیری جایگزین شده، در کاربرد مجازی‌اش برانگیخته می‌شود. اطلاق "لهیب" بر زبانه آتش، و "عشق" بر دل‌دادگی معادل آن است که با قبول این واژگان گذرا و قراردادی خویش را تابع قراردادهای زبان ساخته باشیم؛ اما اطلاق "لهیب" بر "عشق" برانگیختن زبان‌مان است (می‌گوییم "لهیب"، زیرا عشق [چون آتش] می‌سوزد و می‌گدازد) (همان، صص. ۱۰۴-۱۰۵).

بدین ترتیب، در پیوستار شعر-نثر، هراندازه در سخنی چنین هم‌گشتگی‌ای میان دال و مدلول بیشتر باشد آن سخن شاعرانه‌تر است، و هرقدر در سخن گسست بیشتری میان دال و مدلول باشد، به نثر نزدیک‌تر می‌شود. ژنت چنین نتیجه می‌گیرد که شعر گسستن از قراردادهای اعتباری وضع‌شده میان دال و مدلول است که خود این قراردادهای درواقع، گسستی است میان حقیقت و زبان. پس شعر «ضد نثر و تقلیل آن گسست است؛ گسستی از آن گسست؛ نفی، طرد، به‌فراموشی سپردن، و زدودن آن گسستی است که زبان را می‌سازد؛ شعر آرمان رؤیاپردازانه داشتن زبانی عاری از گسست، بی‌شکاف و فاصله، بدون نقص و کاستی است» (همان، ص ۱۰۸).

مسئله ترجمه‌ناپذیری شعر

در اینجا پرسش بس خطیری پیش کشیده می‌شود: آیا می‌توان شعر یا، به تعبیر دقیق‌تر، چنین سخن شاعرانه‌ای را از زبانی به زبان دیگر ترجمه کرد. به نظر می‌رسد که بر مبنای آنچه گذشت، برگردان شعر به نثر حتی درون یک زبان (چه رسد به زبانی دیگر) به مثابه اضمحلال آن و دگرگونه‌شدن ماهیتش باشد. در این باره، چندی پیش از ژنت، موريس

¹² synecdoche

¹³ metonymy

بلانشو،^{۱۴} نویسنده و نظریه‌پرداز فرانسوی، در کتابش *خبط* (۱۹۴۳) در فصلی با عنوان «حاشیه‌روی‌هایی درباره شعر» نوشته است:

شعر معنایی دارد که ساختارش اصیل و تحویل‌ناپذیر است... ویژگی اصلی معنای شاعرانه آن است که بدون امکان هیچ تغییری، با زبانی که آن را متجلی می‌سازد پیوند دارد. در زبان غیرشاعرانه، می‌دانیم که مفهومی را که در سخنی به ما ارائه می‌شود، زمانی که بتوانیم آن مفهوم را به صورت‌های دیگری هم بیان کنیم، به واسطه آزادساختن آن از هر زبان مشخصی، فهمیده‌ایم، حال آن که به عکس، به منظور فهمیدن شعر، آشنایی تمام‌وکمال با شکل منحصربه‌فردی که ارائه می‌کند لازم است. معنای شعر از همه واژگان، همه حرکت‌ها، همه تکیه‌کلام‌های شعر جدایی‌ناپذیر است. شعر در آن ساختار کلی وجود می‌یابد، و به مجرد آن که بکوشیم که آن را از صورت دریافتی‌اش به در آوریم، از میان می‌رود. مدلول شعر با آنچه هست یکسره مطابق است. (ص ۱۰۸)

اما ژنت در کتاب *بازنگاشته‌ها: ادبیات در مرتبه دوم*، پای از این فراتر گذاشته و گفته است که عامل یا مؤلفه‌ای از متن که موجب ترجمه‌ناپذیری آن می‌شود منحصر به شعر نیست و ای‌بسا در نثر ادیبانه، بلکه هر سخنی، نیز حاضر باشد. او پس از ذکر سخنان موريس بلانشو در مورد آنچه «قاعده ترجمه‌ناپذیری بنیادین» شعر خوانده است چنین می‌افزاید:

من هیچ مخالفتی با این اصل ندارم مگر در این خصوص که این اصل (ظاهراً) آستانه ترجمه‌ناپذیری را در مرز میان شعر و نثر قرار می‌دهد (مرزی که از نظر من، مورد شک است)... سنجیده‌ترین صورت‌بندی، در این خصوص، شاید از آن زبان‌شناس [امریکایی]، یوجین ای. نایدا^{۱۵} باشد که بدون فرق گذاشتن میان شعر و نثر، به کُنه موضوع می‌پردازد و می‌گوید: "هر مطلبی که ممکن است به زبانی گفته شود می‌تواند به زبان دیگری نیز به بیان درآید مگر آن که صورت (فُرم) مؤلفه‌ای ذاتی از آن پیام باشد." پس اگر اصلاً آستانه‌ای در میان باشد، چه بسا باید آن را در مرز میان زبان "عملی" [(روزمره)] و زبان در کاربرد ادیبانه‌اش قرار داد. اما، درحقیقت، این مرز نیز محل مناقشه است، و نه بی‌دلیل، بلکه دلیلش آن است که حتی در "زبان عادی" نیز غالباً نوعی بازی (و در نتیجه، هنرورزی) کلامی به وقوع می‌پیوندد - و باز دلیلش آن است که از جمله ویژگی‌های هرزبانی، صرف‌نظر از همه جلوه‌های زیبایی‌شناختی‌اش، چنان‌که

¹⁴ Maurice Blanchot (1907-2003)

¹⁵ Eugene A. Nida (1914-2011)

زبان‌شناسان از زمان ویلهلم فون هومبولت^{۱۶} نشان داده‌اند، پراکندگی مفهومی خاص آن زبان است، که برخی از تعبیر آن زبان را در هرسیاکی ترجمه‌ناپذیر می‌سازد. پس بی‌شک به‌جای فرق گذاشتن میان متون ترجمه‌پذیر (که وجود ندارند) و متون ترجمه‌ناپذیر، بهتر است که میان متونی که از کاستی‌های ناگزیر ترجمه آسیب می‌بینند (متون ادبی) و متونی که از آنها آسیب نمی‌پذیرند-یعنی همه متون دیگر- فرق گذاریم، هرچند که کافی در ترجمه از سوی یک هیئت سیاسی یا در قطع‌نامه‌ای بین‌المللی نیز ممکن است پیامدهای بس نافرخنده‌ای داشته باشد (صص ۲۱۵-۲۱۶).

بنابراین، از منظر ژنت، در پیوستار شعر-نثر، هر آنچه را درباره ترجمه‌ناپذیری شعر گفته شده است می‌توان با مراتب و درجاتی در مورد نثر، به‌ویژه نثر ادیبانه‌ای که به شعر پهلوی می‌زند، نیز صادق دانست. مرز میان شعر و نثر همواره چندان مشخص و قطعی نیست که بتوان ادعا کرد تنها ساحت شعر از دست‌درازی ترجمه آسیب می‌بیند، بلکه سخن‌منثور نیز، چنانچه فرم "ادبی" اش مشخصه‌ای ناگزیر در انتقال پیام آن باشد، چه‌بسا در برگردان، به دگرگونی دچار شود و آسیب جبران‌ناپذیری ببیند. با این همه، به‌نظر نمی‌رسد که دفتر بحث درباره ترجمه‌ناپذیری شعر یکسره بسته شده باشد؛ همچنان مجال فراخی برای بحث درباره امکان ترجمه شعر یا، به‌طور کلی، ترجمه سخن شاعرانه (یا ادیبانه) پیش روی مان باقی است. به دیگر سخن، باز می‌توان درباره امکان حفظ مؤلفه‌های ذاتی شعر (یا متن ادبی) در ترجمه آن چندوچون کرد. مثلاً پرسش مهمی که پیش می‌آید آن است که آیا، بر پایه آن‌چه گذشت، برگردان شعر (یا سخن شاعرانه/ادیبانه) به شعر (یا سخن شاعرانه/ادیبانه) از زبانی به زبانی دیگر به لحاظ نظری ممکن است؟ پرسش مرتبط دیگر آن است که «آیا ترجمه یک اثر ادبی می‌تواند خود اثری ادبی باشد؟» این‌ها مسائل خطیری‌اند که در هر ژرف‌کاوی عالمانه‌ای درباره ترجمه شعر، به‌طور خاص، و ترجمه ادبی، به‌طور عام، باید به آنها پرداخت.

البته هنگامی که سخن از ترجمه ادبی است، قدر مسلم آن است که این ترجمه، اجمالاً، پیام متن اصلی را انتقال داده است، هرچند که ای‌بسا در انتقال همه پیام‌های مرتبط به متن (از جمله، پیام‌های وابسته به فرم) موفق نبوده باشد، زیرا، درغیراینصورت، نمی‌توان و نباید چنین برگردانی را «ترجمه» خواند. برگردانی که حتی نتواند مفاهیم واژگان و جملات متن اصلی را، هرچند به‌جمال، انتقال دهد، اصلاً ترجمه نیست، چه رسد به آن که ترجمه‌ای

¹⁶ Wilhelm von Humboldt (1767-1835)

«ادبی» باشد. بدترین حالت هنگامی پیش می‌آید که شعری در زبان مبدأ سراسر قابل‌فهم باشد، ولی برگردان آن به زبان مقصد به کلی نامفهوم شود، یا، به عبارت دیگر، پیام شعر در فرایند انتقال از زبانی به زبانی دیگر یکسره از میان برود. چنین برگردانهایی از شعر «ناترجمه» اند و، در مباحث نظری مربوط به ترجمه شعر جایی ندارند، بلکه در این مباحث، فرض مسلّم آن است که ترجمه‌ای «مقبول» از شعر صورت گرفته است، و حال بحث اصلی بر سر آن است که آیا چنین ترجمه‌ای می‌تواند همه پیام‌های ضروری (یا ذاتی) شعر را منتقل سازد یا نه. ترجمه مقبول را می‌توان به پیروی از یوجین نایدا چنین تعریف کرد: «بازتولید نزدیک‌ترین برابرنهاد طبعی زبان مبدأ» (به نقل از نیومارک، ۱۹۹۱، ص. ۳۶). بر این اساس، ترجمه «مقبول» برگردانی است که در آن، فرایند انتقال مفاهیم از زبان مبدأ به زبان مقصد، با وجود همه محدودیت‌های چنین فرایندی، به حد کافی درست و دقیق صورت گرفته باشد. از این رو، همه این مباحث نظری فرع بر وجود ترجمه‌ای مقبول از شعر است. به دیگر سخن، هنگامی که حتی ترجمه مقبولی از شعر صورت نگیرد، چه جای بحث درباره «ترجمه‌پذیری» شعر است؟ بنابراین، پرسش مقدم بر طرح مباحث نظری ترجمه‌ناپذیری شعر آن است که چه شروط یا درباست‌هایی هست که رعایت آنها ترجمه‌ای از شعر را «مقبول» می‌سازد (شروط اولیه ترجمه شعر). آنچه این پرسش را، در نظر ما فارسی‌زبانان، بیش از پیش مهم جلوه می‌دهد وضعیت برگردان‌های فارسی‌ای است که در سال‌های اخیر، از برخی از منظومه‌ها و آثار شعری مهم مغرب‌زمین صورت گرفته و منتشر شده‌اند. متأسفانه، بخش قابل‌توجهی از این برگردان‌های فارسی چنان کم‌مایه‌اند که حتی نمی‌توان آنها را به‌درستی «ترجمه» شعر خواند. بسیاری‌شان برگردانهایی نادرست، نامفهوم یا، دست‌کم، نادقیق با نثری سست و مغلوپ از منظومه‌های غربی‌اند. برخی از این برگردان‌ها چندان مایه رسوایی‌اند که کار را از مثل ایتالیایی «مترجم خائن است»^{۱۷} گذرانده و به جایی رسانده‌اند که گویا مترجم قاتلی است که کمر به نابودی موارث ادبی اقوام دیگر بسته است. به‌راستی جا دارد که خواننده ناآشنا با اصل این آثار، پس از مطالعه این برگردان‌های نامفهوم فارسی، از خود بپرسد که چرا بایستی این آثار را در شمار ادبیات جای داده باشند! از این رو، به‌نظر می‌رسد که در وضعیت کنونی، شاید هنوز پرداختن به شروط اولیه ترجمه «مقبول» شعر از اولویت بیشتری برخوردار باشد تا ورود به آن مباحث نظری ژرف‌تر درباره ترجمه‌ناپذیری شعر.

¹⁷ Traduttore traditore.

کتابنامه

الجاحظ، ابوعثمان عمرو بن بحر (۱۴۲۷ق.). *کتاب الحيوان*. بيروت: دارالكتب العلمية
ژنت، ژ. (۱۳۹۴). زبان شاعرانه، بوطیقای زبان. ترجمه صالح طباطبایی. در *نظریه‌های شعر در قرن بیستم*
(صص ۹۹-۱۰۸). تهران: مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه شهید بهشتی (اصل مقاله در ۱۹۶۹ در
فیگور ۲ منتشر شد).

شفیعی کدکنی، م. (۱۳۹۰). در ترجمه‌ناپذیری شعر. *بخارا*، شماره ۸۰، صص ۸۲-۸۸.

Blanchot, M. (2001). *Faux Pas*. Translated by Ch. Mandell. Princeton: Princeton

University Press. (The original book was published in 1943 by Gallimard)

Genette, G. (1997). *Palimpsests: Literature in the Second Degree*. Translated by Ch.

Newman & C. Doubinsky. Lincoln: University of Nebraska Press.

Knowles, E. M. (2009). *The Oxford Dictionary of Quotations*. Oxford: Oxford

University Press.

Newmark, P. (1991). *About Translation*. Clevedon: Multilingual Matters Limited
